

احرازپذیری این‌همانی‌های نظری

محمد مهدی گیوه‌چی *

DOI: 10.22096/ek.2026.2095998.1666

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۵/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۴]

چکیده

این مقاله به بررسی و نقد تز «احرازپذیری پیشینی» دیوید چالمرز و نقش آن در تبیین شکاف معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه میان ذهن و بدن می‌پردازد. چالمرز با طرح این تز، استدلال می‌کند برخلاف این‌همانی‌های نظری (مانند این‌همانی آب و H_2O) که به نحو پیشینی و قطعی از یک پایه با توصیفات فیزیکی کامل (PQTI) قابل استنتاج هستند، این‌همانی میان حالات پدیداری و مغزی فاقد چنین ویژگی‌ای است. در برابر انتقادات فیلسوفانی چون بلاک و استالناکر که این شکاف تبیینی را عام و غیر مختص به مسئله ذهن می‌دانند، چالمرز از مفاهیمی چون «شرطی‌های کاربست» و قید «قطعیت» بهره می‌گیرد تا تمایز میان این دو نوع این‌همانی را حفظ کند. این پژوهش با تحلیل شرطی‌های کاربست استدلال می‌کند که این شرطی‌ها در خصوص مفاهیم ماکروسکوپی (مانند آب)، اگرچه ممکن است پیشینی باشند، قطعی و نقض‌ناپذیر نیستند و همواره به اطلاعات پسینی و مکشوف شدن وضعیت بالفعل جهان حساسیت دارند. در نتیجه در این‌همانی‌های نظری، احرازپذیری قطعی نیست و بنابراین چالمرز موفق به تمایزگذاری میان این‌همانی‌های نظری و این‌همانی میان حالات پدیداری و مغزی نشده است.

واژگان کلیدی: احرازپذیری؛ این‌همانی نظری؛ شکاف هستی‌شناسانه؛ استلزام پیشینی.

* دانشجوی دکتری فلسفه، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، پژوهشکده فلسفه تحلیلی، تهران، ایران.

Email: mohamad.m.givechi@gmail.com



۱. مقدمه

چالمرز در کتاب ساختن جهان (*Constructing the World*) از تر «احرازپذیری (Scrutability)» دفاع می‌کند. براساس این تر، فرض کنید یک توصیف کامل فیزیکی و پدیداری از جهان (یک سناریو) در دست داشته باشیم. اگر مرجع «من» و «زمان کنونی» را نیز به کمک واژگان خنثی و شدیداً-صلب^۱ معین کنیم، پایه احرازپذیری شکل می‌گیرد. چالمرز ادعا می‌کند که از این پایه می‌توان صدق یا کذب هر جمله دیگری را به نحو پیشینی استنتاج کرد. چالمرز از این تر، به این منظور استفاده می‌کند که نشان دهد بین انواع این‌همانی نظری، که با علم به دست آمده است، تفاوتی وجود دارد؛ این‌همانی‌های نظری مثل «این‌همانی آب و H₂O» یا «این‌همانی گرما و حرکت جنبشی مولکول‌ها» از «پایه احرازپذیری» قابل استنتاج پیشینی هستند، ولی این‌همانی ادعایی بین حالات پدیداری و حالات مغزی این ویژگی را ندارد. به عبارت دیگر، توصیف کامل فیزیکی جهان نمی‌تواند به‌طور پیشینی، مستلزم این‌همانی حالت پدیداری و حالت مغزی شود. در نتیجه شکافی معرفت‌شناسانه بین حالت پدیداری و توصیفات فیزیکی باقی است.

بخش مهمی از ادعای چالمرز بر این مبتنی است که:

(۱) شکاف توضیحی و معرفت‌شناسانه، که بین «پایه احرازپذیری» و این‌همانی ذهن و بدن وجود دارد، در این‌همانی‌های نظری دیگر وجود ندارد.

چنانچه فیزیک و توصیفات فیزیکی در تبیین این‌همانی بین ویژگی پدیداری و ویژگی فیزیکی مغز موفق نباشد، درحالی که همین توصیفات فیزیکی در این‌همانی‌های نظری دیگر این توضیح و تبیین را فراهم آورده است، نشان می‌دهد که شکاف میان حالات پدیداری و حالات فیزیکی مغز، مستلزم شکافی متافیزیکی و هستی‌شناسانه است. چالمرز در نگاشته‌های مختلف هم از احرازپذیری و هم از این شکاف توضیحی و معرفت‌شناسانه سخن گفته و شکاف بین حالات پدیداری و مغز را متفاوت با دیگر این‌همانی‌های نظری قلمداد کرده است؛^۲ همچنین استدلال‌ها و تفاسیل مختلفی برای اینکه چرا این شکاف معرفت‌شناسانه مستلزم شکاف هستی‌شناسانه است، مطرح کرده است.

۱. اصطلاح شدیداً-صلب یا Super-rigid در نظریات چالمرز به معنای آن دسته از عباراتی است که مصداق هر دو بعد معنایی اولیه و ثانویه آن در تمام جهان‌های ممکن بر هم منطبق هستند.

2. David J. Chalmers, *The Conscious Mind: In Search of a Fundamental Theory* (Oxford: Oxford University Press, 1996), chap. 3; David J. Chalmers and Frank Jackson, "Conceptual Analysis and Reductive Explanation," *Philosophical Review* 110, no. 3 (2001): 167-94-167; David J. Chalmers, "The Two-Dimensional Argument against Materialism," in *The Oxford Handbook of Philosophy of Mind*, ed. Ansgar Beckermann, Brian P. McLaughlin, and Sven Walter (Oxford: Oxford University Press, 2009), 335.

بلاک و استالناکر^۳ و دیگران تلاش کرده‌اند نشان بدهند که این شکاف معرفت‌شناسانه، مستلزم شکاف وجودشناسانه نیست. ازجمله در مقاله «تحلیل مفهومی، دوگانه‌انگاری و شکاف تبیینی (Conceptual analysis, dualism, and the explanatory gap)» از این مسیر استدلال کرده‌اند که (۱) غلط است و این شکاف معرفت‌شناسانه در باقی این‌همانی‌های نظری نیز یافت می‌شود. در همه این‌همانی‌های نظری، بین توصیف کامل فیزیکی از جهان و این‌همانی‌ها استلزام پیشینی وجود ندارد و این خصیصه در این‌همانی ذهن و بدن، منحصر نیست. چالمرز به بلاک و استالناکر پاسخ‌های متعدد داده است که موفق قلمداد شده‌اند. من در اینجا می‌خواهم توضیح دهم که پاسخ‌های چالمرز ثابت می‌کند پایه احرازپذیری استلزام پیشینی بر این‌همانی‌های نظری مثل «این‌همانی آب و H₂O» دارد، ولی این استلزام پیشینی، قطعی (conclusive) نیست؛ این در حالی است که قید قطعیت برای استدلال چالمرز حیاتی است.

کیپر^۴ و بیگز و ویلسون^۵ نیز این ادعا را طرح کرده‌اند که استلزام پیشینی فوق، قطعی نیست و از خوانشی غیرقطعی دفاع می‌کنند. کیپر با تمایز میان «پیشینی قوی» و «پیشینی ضعیف» بیان می‌کند که قطعی بودن، قیدی دردرساز برای نظریه چالمرز خواهد بود و در خصوص اینگونه استلزام‌ها اثبات قطعیت دشوار خواهد بود. ازاین‌رو، تلاش می‌کند از معناشناسی دو بعدی چالمرز بدون قید قطعیت دفاع کند.^۶ بیگز و ویلسون نیز بر مسیری مشابه تأکید دارند؛ از سوی دیگر، بیگز و ویلسون بر پایه «ابهام معناشناختی» واژگان بر عدم قطعیت استدلال می‌کنند.^۷ من در اینجا تلاش می‌کنم، استدلالی مستقیم علیه ویژگی قطعیت در این استلزام‌ها بیان کنم.

به این منظور ابتدا توضیح خواهم داد که از نظر چالمرز رابطه احرازپذیری چیست و پایه احرازپذیری شامل چه صدق‌هایی می‌شود. در بخش سوم بیان چالمرز برای احرازپذیری این‌همانی‌های نظری از پایه احرازپذیری را توضیح خواهم داد؛ همچنین به برخی ملاحظات و اشکالات بلاک و استالناکر اشاره می‌کنم و پاسخ چالمرز را بیان خواهم کرد. در بخش چهارم در خصوص قید قطعیت خواهم گفت؛ مفهوم آن چیست و چرا اضافه کردن این قید برای استدلال‌های دیگر چالمرز مهم است. در انتها استدلال می‌کنم و توضیح خواهم داد که چرا احرازپذیری این‌همانی‌های نظری نمی‌تواند قطعی باشد و چنانچه قطعی نباشد، همان ملاحظات که شکاف

3. Ned Block and Robert Stalnaker, "Conceptual Analysis, Dualism, and the Explanatory Gap," *Philosophical Review* 108, no. 1 (1999): 1–46.

4. J. Kipper, *A Two-Dimensional Guide to Conceptual Analysis* (Frankfurt: Ontos, 2012).

5. Stephen Biggs and Jessica Wilson, "Abductive Two-Dimensionalism: A New Route to the A Priori Identification of Necessary Truths," *Synthese* 197, no. 1 (2020).

6. Kipper, *Two-Dimensional Guide*, 39–40.

7. Biggs and Wilson, "Abductive Two-Dimensionalism," 69.

توضیحی یا معرفت‌شناسانه در «این‌همانی آب و H_2O » را حل خواهد کرد، می‌تواند شکاف توضیحی در این‌همانی حالات ذهنی و پدیداری را نیز حل کند.

۲. احراز‌پذیری پیشینی

چالمرز از تز «احراز‌پذیری پیشینی» به‌طور جامع در کتاب ساختن جهان دفاع کرده است. این دیدگاه بیان می‌کند که صدق تمامی جملات را علی‌الاصول می‌توان براساس استدلال‌ورزی پیشینی از مجموعه‌ای از صدق‌های پایه (پایه احراز‌پذیری) تعیین کرد. او استدلال می‌کند که یک استدلال‌گر ایدئال - به این معنا که فرضاً محدودیت‌های ذهن انسانی را در نظر نگیریم - زمانی که مبنای کاملی از صدق‌های بنیادین در دست داشته و فهمی از مفاهیم داشته باشد، می‌تواند تمامی صدق‌های دیگر را به‌صورت پیشینی - یعنی بدون نیاز به صدق‌های تجربی دیگر - به دست دهد.

برای بیان بهتر تز احراز‌پذیری پیشینی از مفهوم «استلزام پیشینی» استفاده می‌شود. استلزام پیشینی الف بر ب به این معناست که شرطی مادی «اگر الف آنگاه ب» پیشینی باشد. با این مفهوم از استلزام پیشینی، می‌توان تعریف احراز‌پذیری پیشینی را اینگونه بیان کرد:

(تعریف احراز‌پذیری پیشینی) جمله T به‌صورت پیشینی از C احراز‌پذیر است برای S اگر و تنها اگر S در این موقعیت باشد که به‌صورت پیشینی بداند که «اگر C آنگاه T»

یا: جمله T به‌صورت پیشینی از C احراز‌پذیر است، چنانچه شرطی مادی «اگر C آنگاه T» پیشینی باشد.

چالمرز از معناشناسی دویبعدی به‌عنوان ابزاری برای توضیح بهتر و تبیین جامع‌تر استفاده می‌کند، اما این تز و ادعاهای دیگر چالمرز که در این بخش به آن خواهیم پرداخت بر این معناشناسی متوقف و مبتنی نیست.^۸ در نتیجه از معناشناسی دویبعدی استفاده نخواهم کرد. تز احراز‌پذیری بیان می‌کند مجموعه مشخصی از صدق‌ها وجود دارد که تمامی صدق‌های دیگر از آن به‌صورت پیشینی احراز‌پذیر هستند. این مجموعه از صدق‌ها را چالمرز «پایه احراز‌پذیر (scrutability base)» می‌نامد.

چنانکه تمامی صدق‌های جهان را در این پایه قرار دهیم، بدیهی است بر هر صدق دیگری استلزام پیشینی دارد. مسئله مهم این است که «پایه احراز‌پذیری» شامل چه صدق‌هایی است. چالمرز مدعی است که این پایه، شامل PQTI است و در نتیجه تمامی صدق‌ها از PQTI احراز‌پذیر هستند. PQTI چهار دسته از جملات را شامل می‌شود:

8. David J. Chalmers, *The Character of Consciousness* (Oxford: Oxford University Press, 2010), 228.

P: توصیف جامع میکروفیزیکال از جهان که شامل هویات پایه و قوانین فیزیک پایه است که این توصیف را فیزیک کامل به دست داده است. این واژگان همگی خنثی یا شدیداً-صلب هستند.

Q: شامل تمامی صدق‌های پدیداری در تمام زمان‌ها و مکان‌ها.

I: دو جمله با صورت‌بندی «من F هستم» و «زمان کنونی G است» که این دو جمله، مرجع «من» و «زمان کنونی» را متعین می‌کند و F و G نیز محمولاتی خنثی (به زبان فیزیک پایه) هستند یا محمول‌هایی هستند که مصداق آنها از PQT احرازپذیر است.

T: عملگر «That's all» یا «همه‌اش همین است» که مشخص می‌کند هیچ صدق مثبت دیگری غیر از PQ وجود ندارد و فرضیاتی مثل «روح گرما» را منتفی می‌کند (توضیح آن خواهد آمد).^۹

به نظر چالمرز پایه احرازپذیر، فقط لازم است شامل PQTI باشد تا تمامی این‌همانی‌های نظری همچون این‌همانی آب و H_2O احرازپذیر باشند. مسئله مهم این است که در این پایه، همه واژگان خنثی هستند و این پایه شامل واژگانی مثل «آب» یا « H_2O » نمی‌شود؛ در پایه احرازپذیری درواقع نیازی به این واژگان غیرخنثی نیست و واژگان خنثی توصیف کامل و اطلاعات کافی برای احراز تمامی واقعیت جهان را به دست می‌دهند. در نتیجه - طبق ادعا - صدق این‌همانی آب و H_2O ، احرازپذیر پیشینی از این پایه است.

چالمرز مدعی است که در مقابل، رابطه میان ویژگی‌های پدیداری و ویژگی‌های مغزی، چنانچه خود این رابطه در فیزیک پایه یا در این پایه احرازپذیر قرار نگیرد، دیگر به‌صورت پیشینی نمی‌توان آن را از این پایه احراز کرد. به نظر چالمرز، این تفاوت منحصر به فرد ویژگی‌های پدیداری با دیگر ویژگی‌های فیزیکی و ماکرو است. ویژگی‌های فیزیک پایه، بیانگر ساختارمندی و پویایی هویات جهان هستند و این ویژگی‌ها ازجمله ویژگی‌های برونی (Extrinsic) هستند که تقویم یافتن وابسته به هویات دیگر است؛ ولی ویژگی‌های پدیداری ازجمله ویژگی‌های درونی (intrinsic) هستند که در قوامشان وابسته به هویات دیگر نیستند. در نتیجه استلزام پیشینی میان ویژگی‌های برونی و درونی نمی‌تواند وجود داشته باشد. همین خصلت منحصر به فرد ویژگی‌های پدیداری سبب می‌شود از PTI رابطه میان ویژگی‌های پدیداری و فیزیکی را قابل احراز نباشد، ولی با اضافه کردن Q، با پایه PQTI باقی این‌همانی‌های نظری به‌صورت پیشینی قابل احراز هستند.

بنابراین ادعای مناقشه‌برانگیز چالمرز که برای آن تبیین و استدلال آورده است برای فرد S که واجد تمامی مفاهیم بوده است و نقش‌های مفهومی که واژگان بیرون از PQTI ایفا می

9. Chalmers and Jackson, "Conceptual Analysis," sec; and David J. Chalmers, *Constructing the World* (Oxford: Oxford University Press, 2012), 12-111.

کنند، دریافت کرده است و همچنین S فاقد محدودیت‌های محاسباتی و ذهنی است، چنین خواهد بود:

(۲) از PQTI تمامی صدق‌های دیگر احرازپذیر پیشینی هستند برای S.

لازم به ذکر است که تز (۲) بر (۱) استوار است. در نتیجه در احراز این‌همانی‌های نظری که توسط علم به دست آمده است، تفاوت بنیادینی میان ادعای این‌همانی آب و H_2O و ادعای این‌همانی ویژگی پدیداری و وضعیت مغزی وجود دارد و این تفاوت بنیادین، نشان‌دهنده تمایزی وجودشناسانه است. بلاک و استالناکر علیه (۱) و در نتیجه با (۲) مخالفت کرده‌اند^{۱۰} و استدلال آنها به این صورت است:

گفته شد که P شامل صدق‌های میکروفیزیکال است. برای اینکه صدق W «آب در حال جوشیدن است» به صورت پیشینی احرازپذیر باشد، لازم است تحلیل‌های مفهومی از «آب» و «جوشیدن» داشته باشیم که پیشینی باشند و با این تحلیل‌های مفهومی می‌توان مصداق «آب» و «جوشیدن» را متعین ساخت. این تحلیل‌های مفهومی قرار است با ساختار «C اگر و تنها اگر E» باشد که C یک توصیف میکروفیزیکال بوده و E مصداق «آب» یا «جوشیدن» است و این تحلیل مفهومی نیز پیشینی و قطعی است. فقط با داشتن تحلیل‌های مفهومی به این شکل می‌توان از PQTI این‌همانی آب و H_2O را احراز کرد؛ ولی می‌دانیم که این تحلیل‌های مفهومی پیشینی - خصوصاً مبتنی بر واژگان میکروفیزیکال - برای واژه «آب» وجود ندارد. حال آنکه این‌همانی‌های نظری مثل این‌همانی آب و H_2O براساس فیزیک و علم به دست آمده است؛^{۱۱} پس این نشان می‌دهد که (۱) غلط است و شکاف تبیینی نه فقط در حالات پدیداری، بلکه در تمامی این‌همانی‌ها وجود دارد. پس شکاف تبیینی، همچنان که در آب مستلزم شکاف هستی‌شناسانه و متافیزیکی نیست در وضعیت پدیداری نیز مستلزم شکاف هستی‌شناسانه نیست.

چالمرز در پاسخ از چند ادعای مهم استفاده می‌کند:

(۳) استلزام پیشینی، لزوماً بر تحلیل‌های صریح مبتنی نیست.^{۱۲}

وی مدعی است که تحلیل‌های مفهومی برای احرازپذیری این‌همانی آب و H_2O یا احرازپذیری W لازم است، ولی لزوماً قرار نیست تحلیل مفهومی یک تحلیل صریح و جامع باشد، بلکه شکل

10. Block and Stalnaker, "Conceptual Analysis," 25-27, secs. 4, 9.

۱۱. اینکه واقعاً چنین این‌همانی صادق است، فرض بلاک و استالناکر است و در جای خود جای مناقشه دارد؛ ولی در بحث حاضر، فرض شده است که این استنتاج و تبیین فروکاست‌گرایانه آب موفق بوده است.

12. Chalmers and Jackson, "Conceptual Analysis," 7, 17.

دیگری از دانش‌های پیشینی وجود دارد که چالمرز این جملات شرطی پیشینی را «شرطی کاربست» (Application Conditional) می‌نامد که به واسطه این دانش‌های پیشینی صدق W احراز پذیر است. تز (۳) به پشتیبانی مدل دیگری از تحلیل مفهومی استوار است. در این مدل، استلزام‌های پیشینی را می‌توان به جای تکیه بر تحلیل‌های جامع و صریح از مفاهیم با تکیه بر نوعی شرطی‌های پیشینی استوار کرد. به نظر چالمرز، فردی که دارای مفهوم C است با در نظر گرفتن وضعیت کاملاً فرضی مثلاً H که متضمن اطلاعات کافی است و فرض اینکه H تحقق یافته است، گاهی در این موقعیت است که تعیین کند که مصداق مفهوم C با تأمل ایدئال کدام است. به عبارت دیگر شرطی التزامی (subjunctive) با صورت‌بندی «اگر H آنگاه E» که H وضعیت فرضی با اطلاعات کافی است (و واژه بیانگر C در H نیست) و E مصداق مفهوم C، که پیشینی است، برای هر مفهوم وجود دارد. این نوع از تحلیل مفهومی در واقع نشان می‌دهد که ویژگی‌های مشخصی از جهان است که با تعیین مصداق هر مفهوم ارتباط شدیدی دارد و ویژگی‌های دیگر نامرتبط هستند. مجموع این چنین شرطی‌هایی که پیشینی هستند، تحلیل مفهومی غیر صریح از C به دست می‌دهد.^{۱۳}

بنابراین می‌توان گفت که تز (۳) مبتنی بر تز زیر است:

(۴) به ازای هر مفهوم C اگر سوژه S مفهوم C را داشته باشد و اگر S اطلاعات کافی از یک سناریو داشته باشد، آنگاه S در این موقعیت است که مصداق‌های C را به صورت پیشینی و قطعی احراز کند (شرطی کاربست).

برای اینکه معین کنیم دقیقاً اطلاعات «کافی» شامل چگونه اطلاعاتی است، لازم است تحلیل مفهومی صریحی از C داشته باشیم. در عین حال، حتی اگر دقیقاً معین نکنیم که این اطلاعات کافی چگونه اطلاعاتی هستند، باز هم ممکن است S در مواجهه با اطلاعاتی، در این موقعیت باشد که مصداق‌های C را به صورت پیشینی و قطعی احراز کند و در نتیجه آن اطلاعات، مصداقی از اطلاعات کافی برایش باشد. نکته دیگر در شرطی‌های کاربست این است که این شرطی‌ها صرفاً متعین می‌کند که با تحقق وضعیت M مثلاً، مفهوم C مصداق دارد؛ اما این مصداق منحصر در M نیست و چه بسا برای مفهوم C بتوان شرطی‌های کاربست بسیار متعدد به نحوی پیشینی در نظر گرفت.

چالمرز برای انگیزه بخشیدن به این ایده از رویه رفتاری مشهوری از فیلسوفان شاهد می‌آورد؛ در مثال‌های گنیه‌ای کسی که مفهوم «معرفت» را داراست با توصیفی که گنیه از وضعیت این مثال‌ها به دست می‌دهد، می‌تواند به صورت پیشینی و قطعی احراز کند که در این مثال‌ها مصداق معرفت

13. Chalmers and Jackson, "Conceptual Analysis," 7–10.

وجود ندارد (علی الادعا).^{۱۴} کیس‌های گتیه‌ای و مثال‌های نقضی در یک دیالکتیک فلسفی علیه یک دیدگاه به‌عنوان پیشنهاد تحلیل مفهومی استفاده می‌شوند. این مثال‌ها اساساً زمانی می‌توانند مورد استفاده قرار بگیرند که فیلسوفان با استفاده از یک شرطی کاربست به این احراز قطعی برسند که در موقعیت M طبق تحلیل مفهومی ادعایی بایستی مفهوم C مصداق داشته / نداشته باشد، اما شهوداً - یعنی طبق یک شرطی کاربست پیشینی - مفهوم C واقعاً مصداق ندارد / دارد؛ بنابراین شرطی کاربست در رویه فیلسوفان در ساخت مثال نقض‌ها و مکانیسم استفاده از آن در «تبادل بازتابی» (reflective equilibrium) را نشان می‌دهد.

بنابراین در مورد مفهوم «آب»، اگر اطلاعات کافی از یک سناریو در دست داشته باشیم، طبق (۴) به‌صورت پیشینی و قطعی می‌توان مصداق آب را احراز کرد. چالمرز مدعی است که توصیف کامل فیزیکی و میکروفیزیکال از جهان (P) به ضمیمه QTI اطلاعاتی کافی است برای اینکه به‌صورت قطعی و پیشینی، مصداق آب یا صدق «آب در حال جوشیدن است» یا صدق «این‌همانی آب و H₂O» احراز شود. بلاک و استالناکر در مقابل این ادعا با دلایلی مدعی هستند که این اطلاعات برای استلزام پیشینی و قطعی کافی نیست.

۳. احراز پذیری این‌همانی‌های نظری

در این بخش لازم است که توضیح داده شود که با فرض پذیرش (۲) و در نظر گرفتن (۳) و (۴) این‌همانی آب و H₂O چگونه از PQTI احراز پذیر است. به این منظور ابتدا لازم است توضیح داده شود که مصداق‌های H₂O به‌عنوان یک صدق ماکروسکوپی و ماکروفیزیکال، چگونه از پایه احراز پذیر به ضمیمه شرطی‌های کاربست مربوط به H₂O به دست می‌آید؛ همچنین پاسخ چالمرز در خصوص مسئله هستی‌شناسانه مربوط به صدق‌های ماکروفیزیکال توضیح داده خواهد شد. سپس شرطی‌های کاربست برای «آب» نیز حدوداً تبیین خواهد شد. مبتنی بر این صدق‌ها می‌توان این‌همانی آب و H₂O را تبیین کرد و به‌صورت پیشینی احراز پذیر دانست. در انتهای این بخش، یکی از اشکالات بلاک و استالناکر به این استدلال و پاسخ چالمرز بیان خواهد شد.

احراز پذیری صدق‌های ماکرو از PQTI

به نظر چالمرز، برای اینکه مصداق هویات و ویژگی‌های ماکروسکوپی H₂O تعیین یابد، شرطی‌های کاربست پیشینی AC_{H2O} با صورت‌بندی «اگر C1 آنگاه E1» وجود دارد که جانب مقدم یعنی C1 متضمن ویژگی‌های ماکروفیزیکال است. برای به دست آوردن ویژگی‌های ماکروفیزیکال نیز از شرطی‌های پیشینی دیگری می‌توان استفاده کرد و اوصاف

14. Chalmers and Jackson, "Conceptual Analysis," 6-9.

ماکروفیزیکال نیز به صورت پیشینی احرازپذیر هستند. برای مثال، شرطی پیشینی AC_{M1} با صورت‌بندی «اگر $H1$ آنگاه $C1$ » ممکن داشته باشیم که $H1$ فرضیه‌ای است در باب وضعیت میکروفیزیکال (به ضمیمه T) و $H1$ بیان می‌کند چه تعداد هویات پایه، دارای ویژگی‌های جرم و انرژی‌ها و نیروهای مختلف و وضعیت مکانی این هویات و... وجود دارد و با فرض تحقق $H1$ می‌توان به صورت پیشینی و قطعی معین کرد که $C1$ محقق است. $C1$ توصیفی است از اینکه چه تعداد الکترون، پروتون با چه اوصاف و ویژگی‌های فیزیکی ماکرو همچون جرم وجود دارد و موقعیت مکانی این هویات چگونه است. برای مثال، مقدار جرم یا نیروهای مختلف در C به واسطه مجموع جرم یا محاسبه برهم‌کنش نیروها در هویات در H متعین شده است.

پیشینی بودن AC_{M1} ممکن است به واسطه جملات پیشینی دیگری استنتاج شده باشد. برای نمونه در $H1$ فرض کنیم توصیفی از ۸ ذره با جرم‌های مشخص وجود دارد که در یک ساختار مکانی مجتمع شده‌اند و در $C1$ توصیفی از یک ذره که جرم آن مساوی با مجموع جرم آن ۸ ذره باشد. به این ترتیب رابطه $H1$ و $C1$ پیشینی خواهد بود؛ اما به‌طور کلی پیشینی بودن شرطی کاریست درواقع مبتنی بر تأمل عقلانی در خصوص محمول $C1$ است که سبب می‌شود رابطه شرطی، پیشینی باشد؛ بنابراین اگرچه تعیین $C1$ به واسطه $H1$ است، ولی پیشینی بودن این شرطی بر مفهوم $H1$ مبتنی نیست.

بنابراین از PQTI به ضمیمه شرط‌های پیشینی و قطعی AC_{M1} و AC_{H2O} مصداق‌های H_2O به صورت پیشینی احرازپذیر است؛ همچنین ممکن است شرطی‌های کاریست بیشتری لازم باشد تا مثلاً از فیزیک پایه به صورت پیشینی احرازپذیر باشد که چه تعداد الکترون و پروتون قرار دارند، یا شرطی‌های کاریست بیشتری نیاز باشد تا از توصیف مکانی ذرات بنیادین، زاویه اتصال هیدروژن‌ها و اکسیژن متعین شود. AC_{M2} و AC_{M3} و... شرطی‌های کاریست پیشینی متعدد می‌تواند در مسیر احراز مصداق H_2O از PQTI استفاده شود. لازم به تذکر است که P مشتمل بر قوانین فیزیک پایه نیز هست؛ همچون قوانین ریاضی و هندسی نیز که پیشینی هستند، ممکن است مورد استفاده قرار بگیرند و در نهایت با تشکیل این زنجیره از شرطی‌های پیشینی به نظر چالمرز احرازپذیری مصادیق H_2O به لحاظ فیزیکی و علمی مشکلی نخواهد داشت.^{۱۵}

۱۵. ملاحظاتی در باب تعیین ویژگی‌های ماکروفیزیکی از ویژگی‌های میکروفیزیکی با قوانین فیزیک خصوصاً با در نظر گرفتن فیزیک کوانتوم وجود دارد و چالمرز این مسائل را مطرح کرده و تلاش کرده است به آن پاسخ دهد. در اینجا فرض می‌گیرم که این پاسخ‌ها موفق بوده است و قابل احراز بودن صدق‌های ماکرو همچون مصداق H_2O از PQTI از این‌رو بدون مشکل خواهد بود.

مسئله دیگری که در اینجا مطرح است، قوانین هستی‌شناسانه است. چالمرز این پرسش را مطرح می‌کند که به لحاظ متافیزیکی آیا غیر از هویت بنیادین، هیچ هویت دیگری وجود دارد که آن شیء، یک شیء سطح بالاتر مثل یک مولکول H_2O باشد و ترکیبی از هویت بنیادین فیزیکی باشد و جرم آن حاصل مجموع جرم‌های اجزایش باشد؟ چالمرز پاسخ به این پرسش را وابسته به رویکرد هستی‌شناسانه می‌داند. در رویکرد سبک به مسئله وجود، ادعاهای هستی‌شناسانه مثل اینکه مولکول H_2O وجود دارد، اساساً پرسش دشواری نیست و به صرف اینکه فهم متعارف، اشیا لایه‌های غیربنیادین را موجود می‌دانند، می‌توان مولکول آب را نیز موجود دانست. در نتیجه به دست آوردن H_2O از پایه احراز پذیر می‌تواند تحلیلی باشد و از PQTI بدون دردسر و مسئله خاصی به نحو پیشینی احراز پذیر است؛ اما در مقابل، رویکرد سنگین به مسئله وجود و هستی، تحقق و وجود را به نحو پیشینی قابل دانستن نمی‌داند، بلکه تزه‌های متافیزیکی اساسی مثل universalism در باب جمع پارشناسانه تعیین می‌کند که جمع پارشناسانه وجود دارد. در این صورت باید در «پایه احراز پذیر» اینگونه اصول متافیزیکی نیز اضافه شود. چالمرز رویکرد سبک را اخذ می‌کند و این تزه‌های متافیزیکی را به پایه اضافه نمی‌کند. اما به‌طور کلی با این پاسخ نشان می‌دهد که در صورت اتخاذ رویکرد سنگین با تغییر مختصری در (۲) و اضافه کردن اصول متافیزیکی، می‌توان از آن دفاع کرد.^{۱۶} لازم به ذکر است که در این اصول متافیزیکی، واژگان H_2O و... لازم به ذکر نیستند، بلکه اضافه کردن این اصول به پایه احراز پذیر، واژگان پایه را فقط در حد برخی مفاهیم متافیزیکی مثل «بخش بودن» توسعه می‌دهد.

در نتیجه اضافه کردن مفاهیمی مثل part-hood یا «بخش بودن» به پایه احراز پذیر، می‌توان اصول هستی‌شناسانه‌ای همچون «universalism» در باب وجود کل‌های پارشناسانه را به پایه اضافه کرد. از قبل این اضافه کردن اصول هستی‌شناسانه، صدق‌هایی، که در آن از «کل‌های پارشناسانه» مشخصی صحبت شده است، احراز پذیر خواهد بود. رابطه بین این کل‌ها و مفاهیم دیگر نیز از طریق یک شرطی کاربست تحلیلی محقق خواهد شد. شرطی‌ای نظیر:

اگر مجموعه‌ای از ذرات مولکولی مجتمع شده باشند و وضعیت اجتماع آنها «میز-گونه» باشد، آنگاه آن مجموعه ذرات مصداق میز هستند.

در جمله P در پایه احراز پذیر موقعیت زمانی و مکانی همه اشیا فیزیک کامل و پایه عنوان می‌شود. در نتیجه به‌صورت ایدئال می‌توان با صدق‌های هندسی، استنتاج کرد که کدام اشیا در کدام وضعیت هندسی قرار دارند. از این وضعیت‌های هندسی و جغرافیایی نیز می‌توان به‌صورت

۱۶. در 2012 "Constructing the World" به تفصیل بیشتر از این دیدگاه دفاع کرده است.

تحلیلی «میز-گونه» بودن را با یک شرطی کاربست تحلیلی دیگر به دست آورد. به واسطه این گونه شرطی‌های کاربست تحلیلی، ارتباط مفهومی از طریق پایه احرازپذیر تا لایه‌های بالاتر صورت می‌گیرد که سبب می‌شود شکاف احرازپذیری بین پایه و مفاهیم ماکرو از بین برود. در حالی که این شرطی‌ها برای این همانی‌های نظری مورد استفاده می‌گیرد، در باب آگاهی و تحلیل آن به دلیل شکاف میان ویژگی‌های درونی و بیرونی، چنین شرطی‌هایی وجود ندارد؛ بنابراین توضیحات برای صدق‌های H_2O نیز لازم است شرطی‌های کاربست پیشینی طراحی شود که این شرطی‌ها در جانب مقدم صدق‌های ماکروفیزیکال قرار دارند.^{۱۷} بنابراین فرض، که صدق‌های ماکروفیزیکال از میکروفیزیکال قابل استنتاج است، صدق‌های H_2O نیز قابل احراز خواهند بود.

احرازپذیری مصادیق «آب» از PQTI

چالمرز برای اینکه ملاحظات بین اذهانی که کریکی در خصوص اسامی خاص مطرح کرده است و در خصوص اسم انواع طبیعی همچون «آب» هم مطرح است و موجب پیچیدگی می‌شود، کنار بگذارد، در تعریف استلزام پیشینی و ترهای (۲) و (۴) از قید سوژه S نیز استفاده کرده است.^{۱۸} به همین ترتیب، یک شرطی کاربست برای واژه «آب» برای سوژه S می‌تواند به این صورت‌بندی باشد:

(ACw) اگر شی‌ای مایع بدون رنگ و بدون بو باشد که رافع عطش است و دریاها و رودهای اطراف من را پر کرده باشد، آن شی، آب است.

چنانچه فرض بگیریم که برای سوژه S این شرطی کاربست به نحو پیشینی و قطعی صادق است، در این صورت اگر مقدم (ACw) صادق باشد، آنگاه مصداق آب تعیین خواهد یافت. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که این شرطی برای سوژه S یک «تثبیت‌کننده-مرجع» است. در مقدم این شرطی، واژه «آب» ذکر نشده است، اما واژگان دیگری همچون «مایع بودن» و «بدون رنگ بودن» و... آورده شده است. این واژگان نیز می‌توانند شرطی‌های پیشینی کاربست داشته باشند

۱۷. این صدق‌ها را می‌توان از Ramsify کردن شیمی پایه تا حدودی به دست آورد. روش Ramsey-Lewis به ما اجازه می‌دهد که اصطلاحات نظری مانند « H_2O » را با متغیرهای مرتبه دوم جایگزین کنیم و سپس با سورهای وجودی کمی‌سازی کنیم. به این ترتیب، می‌توانیم بگوییم: «وجود دارند خواصی P_1 ، P_2 ... که شبکه‌ای از روابط علی و ساختاری را ارضا می‌کنند که در نظریه شیمیایی آب توصیف شده است و هر چیزی که این خواص را داشته باشد، آب است». چالمرز استدلال می‌کند که میکروفیزیکال‌ها نیز به‌طور مشابهی از یک جمله Ramsey بزرگ که شبکه‌ای از موجودات و خواص میکروفیزیکی را با اصطلاحات مشاهده‌ای (O-terms) مشخص می‌کند، قابل استنتاج هستند. بنابراین، اگر صدق‌های ماکروفیزیکال از میکروفیزیکال قابل استنتاج باشند و صدق‌های H_2O از طریق Ramsification شیمی پایه از ماکروفیزیکال قابل استنتاج باشند، آنگاه صدق‌های H_2O نیز به‌طور غیرمستقیم از میکروفیزیکال قابل احراز خواهند بود.

18. Chalmers, *Character of Consciousness*, 20-218.

که برای سوژه S تثبیت کننده-مرجع هستند. هر بخشی از مقدم (ACW) که ویژگی‌های بیانگر ساختارمندی و پویایی است با واسطه شرطی‌های کاریست دیگر همچون (AC_{N1})، (AC_{N2}) و... که در جانب شرط آنها مفاهیمی از لایه‌های پایین‌تر وجود دارد تعیین می‌شود. در نتیجه براساس ویژگی‌های میکروفیزیکال و ماکروفیزیکال احرازپذیر است؛ همچنین هر بخشی از مقدم (ACW) که ویژگی‌های بیانگر حالات پدیداری است یا حالات پدیداری در مصداقیت آنها نقش دارد با شرطی‌های کاریست مربوط به خودشان مبتنی بر Q احرازپذیر خواهد بود.

گفته شد که بخش‌هایی از مقدم (ACW) که ویژگی‌های بیانگر ساختارمندی و پویایی است با واسطه شرطی‌های کاریست دیگر همچون (AC_{N1})، (AC_{N2}) و... احراز می‌شوند. این شرطی‌ها باید خالی از واژگانی همچون آب (و واژگان هم‌لایه آن مثلاً شیشه و...) باشد، وگرنه به پایه احرازپذیر متصل نمی‌شوند. مقدم این شرطی‌ها می‌تواند متضمن واژگان پدیداری باشد یا واژگان غیرپدیداری که بیانگر ساختار و پویایی هستند، اما در لایه‌هایی پایین‌تر از صدق‌های ماکروسکوپی قرار دارند. مثلاً برای «شفاف بودن» می‌توان چنین شرطی کاریست تحلیلی را در نظر گرفت:

(AC_{N1}) اگر (الف به گونه‌ای باشد که دارای این قابلیت باشد که اگر یک سوژه یک طرف الف قرار بگیرد و نور به مقدار کافی باشد، اشیا در طرف دیگر الف را می‌بیند) آنگاه (الف شفاف است). دوباره همین مسیر بازگشتی و «دنده عقب» برای واژگانی که در مقدم این شرطی (AC_{N1}) آمده‌اند تکرار خواهد شد تا جایی که به صدق‌های ماکروفیزیکال برسند و بعد به صدق‌های میکروفیزیکال منجر خواهد شد.

استنتاج این همانی آب و H₂O

استنتاجی که منجر به این همانی آب و H₂O می‌شود را می‌توان برای سوژه S که (ACW) برایش پیشینی و قطعی است، بدوآ اینگونه صورت‌بندی کرد:

۱) اشیا مایع بدون رنگ و بدون بو که رافع عطش هستند و دریاها و رودهای اطراف من را پر کرده‌اند، آب است (شرطی کاریست و پیشینی).

۲) اشیا مایع بدون رنگ و بدون بو باشد که رافع عطش است و دریاها و رودهای اطراف ما را پر کرده باشد، H₂O هستند (احرازپذیر از PQTI).

۳) پس آب، این همان با H₂O است.

با این صورت‌بندی، استنتاج ۱ و ۲ به ۳ مبتنی بر بهترین تبیین ممکن خواهد بود. برای دو شی‌ای که کاملاً اوصاف یکسانی دارند و نقش‌های یکسانی ایفا می‌کنند و تمایزناپذیر هستند،

بهترین تبیین ممکن، این همانی است. استنتاج از طریق بهترین تبیین ممکن، اگرچه پیشینی است (بنابر برخی دیدگاه‌ها)، اما قطعی نیست. بلاک و استالناکر نیز به این مسئله می‌پردازند که این شواهد برای استنتاج این همانی، فرضیات دیگری را به صورت پیشینی رد نمی‌کند.^{۱۹} از جمله این سناریو که آب و H_2O دو شیء مجزا هستند و صرفاً همزمانی دارند، صرفاً براساس ملاحظات روش‌شناسی یا اصول متافیزیکی (که آن را اصول سادگی نام می‌نهند) رد می‌شود که این اصول پیشینی نیست و قابل نقض هستند. یک فرضیه ساختگی دیگر ایشان این است که در سناریویی که به لحاظ میکروفیزیکی عیناً مشابه جهان بالفعل است، موجودی به نام «روح آب» وجود دارد. در این سناریو همه نقش‌های علی که آب ایفا می‌کند، H_2O ایفا می‌کنند؛ اما در عین حال، یک جوهر غیرفیزیکی به نام «روح آب» نیز وجود دارد که این جوهر نیز عیناً نقش‌های علی آب را ایفا می‌کند و با H_2O در ایفا کردن نقش‌های آب «تعیین چندعاملیتی» (overdetermination) دارد. این سناریو با در نظر گرفتن دو مقدمه اول (با در نظر گرفتن P و Q) رد نمی‌شود. پس بین PQ و «این همانی آب و H_2O » استلزام پیشینی قطعی برقرار نیست.

بلاک و استالناکر با نشان دادن فرضیه‌هایی که به لحاظ معرفت‌شناسی ممکن هستند، اما این فرضیه‌ها به صورت پیشینی رد نشده‌اند، نشان می‌دهند که استلزام پیشینی از مقدمه ۱ و ۲ به نتیجه وجود ندارد؛ اما در عین حال تبیین فروکاست‌گرایانه آب و H_2O موفق بوده است (علی‌الادعا). در نتیجه این نشان می‌دهد که برای تبیین فروکاست‌گرایانه نیازی به استلزام پیشینی نیست. بنابراین (۱) غلط است و تفاوتی میان این همانی حالات مغزی و پدیداری و این همانی آب و H_2O نیست.

چالمرز در پاسخ این اشکال از عملگر T استفاده کرده است. عملگر T به عنوان یک «عبارت ایست» به پایه احراز پذیری اضافه شده است. این عملگر به معنای تمامیت است و TP درواقع بیان می‌کند در یک سناریو P و هر آنچه P به صورت پیشینی مستلزم آن است، برقرار است و صدق مثبت دیگری برقرار نیست. چالمرز از این عملگر برای صورت‌بندی فیزیکیالیسم نیز استفاده کرده است. با اضافه کردن این عملگر به پایه احراز پذیری درواقع TP به این معناست که توصیف کامل میکروفیزیکیال P برقرار است و «همه‌اش همین است». با اضافه شدن عملگر T به پایه احراز پذیر مثلاً به PQ، فرض «روح آب» یا فرض اشیا متعدد کنار گذاشته می‌شود؛ بنابراین استدلال بلاک و استالناکر نشان می‌دهد که درواقع P به‌تنهایی استلزام پیشینی بر این همانی آب و H_2O ندارد؛ اما ادعای چالمرز و جکسون خلاف این نیست، بلکه ایشان ادعا می‌کنند که PQTI استلزام پیشینی قطعی بر این همانی آب و H_2O دارد، نه PQI و فرضیه «روح آب» اخلاقی به این ادعا وارد نکرده است.

19. Block and Stalnaker, "Conceptual Analysis," 16–23.

۴. پیشینی قطعی

چالمرز در تعریف خود از پیشینی بودن^{۲۰} قیود مختلفی برای مفهوم پیشینی در نظر می‌گیرد. یکی از این قیود، قطعیت (conclusiveness) است. مفهوم پیشینی از نظر چالمرز استاندارد بالاتری از مفهوم پیشینی در دانش‌های تجربی و... دارد. نظر چالمرز، پیشینی بودن جمله S مستلزم این است که به‌طور قطعی و پیشینی، تمامی سناریوهای نقیض S کنار گذاشته شود. در نتیجه استنتاج‌های ربایشی (abductive) و استقرایی و غیرقیاسی، که به‌صورت قطعی، امکان سناریوهای نقیض را رد نمی‌کند، پیشینی نیستند.^{۲۱} مثلاً اگر مجموعه شواهد E به‌صورت abductive از فرضیه H حمایت کند، جمله «E حمایت می‌کند از H» به‌صورت پیشینی صادق است (بنابر برخی دیدگاه‌ها)، اما به‌صورت پیشینی قطعی صادق نیست.

چالمرز مفهوم قطعیت را برای نزدیک کردن به شهود با اطمینان (certainty) معرفی و تبیین می‌کند؛^{۲۲} همچنین بیان می‌کند که می‌توان آن را با توجیه با درجه اعتبار ۱ تعبیر کرد. وی تذکر می‌دهد که منظور از «اطمینان»، معنای روان‌شناسانه آن نیست. معرفت با قطعیت، معرفتی است که هر نوع سناریو شکاکانه که در آن باور مربوطه کاذب باشد را رد می‌کند. نظیر آنچه - علی‌الادعا - در معرفت‌های ریاضی وجود دارد. در نتیجه مفهوم قطعیت با مفهوم «سناریوهای نقیض آن به‌صورت پیشینی کنار گذاشته می‌شود» گره خورده است. چنانچه جمله S در تمامی سناریوها برقرار باشد پیشینی است و این به این معناست که نقیض جمله S تصوری پذیر نبوده و گرنه در حداقل یکی از سناریوها برقرار می‌بود، اما جملات پیشینی غیرقطعی (اگر موجود باشد) نقیض آن تصوری پذیر است،^{۲۳} پس ضرورت متافیزیکی ندارد.

چالمرز اذعان می‌دارد که تر (۲) بدون اضافه کردن قید قطعیت، قابل دفاع است، اما به‌منظور اغراض موجهاتی و معناشناسانه و متافیزیکی که برای تر احرازپذیری مدنظر دارد^{۲۴} به نسخه قوی‌تری از (۲) متعهد می‌شود:

(۲*) از PQTI تمامی صدق‌های دیگر به‌صورت پیشینی قطعی، احرازپذیر هستند
برای S.

قید قطعیت از چند جهت اهمیت بسیاری دارد:

20. Chalmers, *Constructing the World*, app. 7.

21. Chalmers, *Constructing the World*, 191.

22. Chalmers, *Constructing the World*, 34.

23. John Hawthorne, "Advice for Physicalists," *Philosophical Studies* 109, no. 1 (2002).

24. Chalmers, *The Character of Consciousness*, 191.

یک) چالمرز برای پشتیبانی از تزه‌های وحدت‌گرایی موجهاتی (Modal Monism) و عقل‌گرایی موجهاتی (Modal Rationalism) موجهات معرفتی را طراحی می‌کند که به معنای ضرورت معرفت‌شناسانه و امکان معرفت‌شناسانه است؛ وی در طراحی «فضای معرفت‌شناسانه» از سناریوها استفاده کرده و براساس یک صدق موجهاتی به معنای صدق در تمامی سناریوها ضرورت معرفت‌شناسانه را تعریف می‌کند. چنانچه یک جمله در تمامی سناریوها صادق باشد، آنگاه آن جمله ضرورت معرفت‌شناسانه دارد. تعریف سناریو در «فضای معرفت‌شناسانه» که چالمرز معرفی می‌کند، به معنای یک وضعیت ماکسیمال است که ممکن است جهان‌آنگونه باشد و به‌صورت پیشینی قابل کنار گذاشتن نیست. در نتیجه مفهوم سناریو و ضرورت معرفت‌شناسانه براساس «قابل کنار گذاشتن به‌صورت پیشینی» یا همان قطعیت تعریف شده است.

براساس این فضای معرفت‌شناسانه که چالمرز طراحی کرده است، پیشینی بودن به معنی ضروری معرفت‌شناسانه است. در نتیجه پیشینی بودن به این معناست که تمامی سناریوهایی که باور مربوطه در آن نقض شده است به‌صورت پیشینی کنار گذاشته می‌شود. نتیجتاً طبق تعریف چالمرز، اساساً هر جمله پیشینی، ضرورت معرفت‌شناسانه داشته و به‌صورت قطعی پیشینی است.

دو) تر CP چالمرز، که به معنای استلزام تصوری و امکان متافیزیکی با شرایطی خاص است، در معرض اشکالات متعددی قرار گرفته است. از جمله هاو ثورن به این مطلب اشاره می‌کند که پیشینی‌های غیرقطعی، نقض CP هستند. چالمرز در پاسخ به این اشکال نیز با اضافه کردن قید قطعیت این اشکال را پاسخ می‌دهد.^{۲۵}

سه) در معناشناسی دوبعدی نیز چالمرز از مفهوم سناریو و «جهان مرکزی (world Centered)» استفاده کرده است که این مفهوم نیز مبتنی بر قید قطعیت شکل گرفته است و موفق خواهد بود.

چهار) استلزام شکاف توضیحی به شکاف هستی‌شناسانه به قید قطعیت نیازمند است. به‌طور کلی حذف قید قطعیت از تر احرازپذیری سبب می‌شود که (۲) نسبت به احرازپذیری «این‌همانی آب و H₂O» به‌صورت پیشینی قطعی (طبق ادعای چالمرز) و احرازپذیری «این‌همانی حالت مغزی و حالت پدیداری» به‌صورت پیشینی غیرقطعی و با ملاحظاتی مثل سادگی و بهترین تبیین ممکن، یکسان باشد. در نتیجه (۱) نقض می‌شود و بین این دو این‌همانی، تفاوت حائز اهمیت وجود ندارد.

اکنون چنانچه ثابت شود که احرازپذیری «این‌همانی آب و H₂O» نیز قطعی نیست، باز هم (۱) نقض می‌شود و تفاوتی میان این دو این‌همانی باقی نمی‌ماند. از آنجا که «این‌همانی آب و

25. Chalmers, *The Character of Consciousness*, 175.

H₂O» یک تبیین فروکاست‌گرایانه موفق شناخته می‌شود و تبیین آن به نحو پیشینی غیرقطعی احراز‌پذیر است، پس «این‌همانی حالت مغزی و حالت ذهنی» نیز که به نحو پیشینی غیرقطعی احراز‌پذیر است، می‌تواند یک تبیین فروکاست‌گرایانه موفق تلقی شود. در نتیجه از نظر چالمرز چنین است:

(۵) از PQTI به نحو پیشینی قطعی، این‌همانی آب و H₂O احراز‌پذیر است.

در مقابل این تر، بلاک و استالناکر می‌توانند ادعا کنند که:

(۵*) از PQTI به نحو پیشینی غیرقطعی، این‌همانی آب و H₂O احراز‌پذیر است.

این تر ضعیف‌تر است و برای پشتیبانی از (۱) کافی نیست. چنانچه مشخص شود که (۵) که قوی‌تر است، قابل دفاع نیست و فقط (۵*) صحیح است - همچنان که بلاک و استالناکر می‌توانند ادعا کنند - باز این مسئله تکرار می‌شود که (۱) صحیح نیست و تفاوتی بین مورد آب و H₂O و مورد ذهن و بدن نیست. در نتیجه اگر (۱) قابل دفاع نباشد، بلاک و استالناکر می‌توانند دوباره مدعی شوند که این نوع شکاف معرفت‌شناسانه بر تبیین فروکاست‌گرایانه نمی‌تواند اخلالی وارد بکند. من در بخش بعدی استدلال و تبیین خواهم کرد که می‌توان به نفع بلاک و استالناکر دوباره بحث کرد که (۵) صادق نیست و فقط (۵*) درست است. در نتیجه شکاف تبیینی منحصر به فردی در وضعیت‌های ذهنی و مغزی وجود ندارد و این نوع شکاف، فراگیر است.

۵. احراز‌پذیری غیرقطعی این‌همانی‌های نظری

در بخش سوم گفته شد که احراز‌پذیری این‌همانی‌های نظری از PQTI مبتنی بر شرطی‌های کاریست صورت می‌گیرد. چالمرز مدعی است که این شرطی‌ها هم پیشینی و هم قطعی هستند. «اگر ما مفهومی را داشته باشیم، آنگاه اطلاعات تجربی کافی ما را قادر می‌سازد که به صورت قطعی، مصادیق آن مفهوم را شناسایی کنیم».^{۲۶} همچنان که گفته شد، قطعیت به این معناست که تمامی سناریوهایی که باور مربوطه در آن کاذب است به صورت پیشینی کنار گذاشته می‌شود. این تعریف، مستلزم این است که یک جمله قطعی، «نقض‌ناپذیر» است؛ همچون modus ponens و استنتاج‌های یکنوا که اضافه کردن مقدمات دیگر، استنتاج را نقض نمی‌کند. با این توضیحات:

(۶) شرطی‌های کاریست به گونه‌ای هستند که اگر در جانب مقدم، اطلاعات تجربی کافی قرار گرفته باشد، به صورت پیشینی و نقض‌ناپذیری مصادیق مفهوم مربوطه متعین می‌گردد.

26. Chalmers, *The Character of Consciousness*, 217.

من می‌خواهم استدلال کنم که (۶) با قید «قطعیت» و «نقض ناپذیری» غلط است و اگر (۵) کاذب باشد و (۵*) صادق باشد، آنگاه (۱) درست نیست. در مقابل راه حل چالمرز برای اینکه (۵) صادق باشد، این است که اصول یا ملاحظات روش‌شناسانه‌ای به پایه احرازپذیر اضافه شود. در مقابل این دفاع نیز خواهم گفت که اضافه کردن این اصول سبب می‌شود که از PQTI هم احرازپذیری این همانی حالات مغزی و حالات پدیداری نیز به صورت پیشینی قطعی باشد، نه غیرقطعی و وضعیتش همچون وضعیت این همانی آب و H_2O است. در نتیجه باز هم (۱) درست نخواهد بود و شکاف تبیینی منحصر به فردی بین حالات مغزی و پدیداری وجود ندارد.

نقد (۶)

مثال «آب» را در نظر بگیریم؛ چنانچه (AC_w) صحیح باشد، آنگاه یک مایع H_2O با کمی محلول های آبی، مصداق «آب» خواهد بود. درحالی‌که این مایع بر پایه PQTI فقط H_2O نیست، بلکه ذرات و محلول‌های دیگر نیز در آن است. پس اگر (AC_w) به صورت پیشینی صادق باشد، آب این همان با H_2O نیست، بلکه تقریباً هم‌مصداق است.^{۲۷} در نتیجه برای این همانی آب و H_2O لازم است در این شرطی کاربست، بازنگری کرده و اصلاحش کنیم. برای حل این معضل، فرض می‌کنیم که شرطی کاربست برای «آب» به این صورت است:

(AC_w^*) اگر شئی‌ای مایع بدون رنگ و بدون بو باشد که رافع عطش است و دریاها و رودهای اطراف من را پر کرده باشد، بخش عمده آن شئی، آب است.

اما این تغییر با ملاحظات پیشینی صورت گرفت یا ملاحظات پسینی؟ به نظر می‌رسد که ملاحظات پسینی درباره آب، سبب تغییر در (AC_w) شده است. اگر (AC_w) پیشینی و قطعی باشد، نباید ملاحظات پسینی سبب تغییر آن شود.

برای اینکه مشخص شود ملاحظات پسینی در تغییر (AC_w) نقش داشته است، لازم است سناریوهای دیگری بررسی کنیم. فرض کنیم که ملاحظات پیشینی سبب شده است که (AC_w) را به (AC_w^*) تغییر بدهیم. از آنجا که (AC_w^*) طبق فرض پیشینی و قطعی است، در این صورت هیچ سناریو یا فرضیه‌ای به عنوان ملاحظات پسینی نباید در صورت تحقق مقدم (AC_w^*) در تعین مصداق «آب» نقش داشته باشد.

برای آزمودن دعوی چالمرز مبنی بر قطعی بودن شرطی‌های کاربست، فرض کنیم شرطی کاربست آب به نحو پیشینی تعیین می‌کند که هر مایع بدون رنگ و بدون بویی که رافع عطش

۲۷. نظیر آنچه لوئیس در بخش انتهایی مقاله theoretical identification (۱۹۷۲) طرح کرده است.

است و دریاها و رودهای پیرامون ما را پر کرده است، آب است. اکنون سناریویی را در نظر بگیریم که از حیث توصیف میکروفیزیکی بسیار نزدیک به جهان بالفعل است، اما در آن، قانونی بنیادین برقرار است که برخی آثار ماکروسکوپی یک شی را برای چند ثانیه پس از تغییر ساختار شیمیایی آن حفظ می‌کند. این قانون بنیادین سبب تأخیر در مولکول‌های شیمیایی می‌شود (Lagging Law). به موجب این قاعده، بعد از تغییر وضعیت شیمیایی، مولکول‌های ماکروسکوپیک مثل رنگ و بو و... تا ۳ ثانیه ادامه پیدا می‌کنند و بعد از ۳ ثانیه، وضعیت شیمیایی جدید، حالت‌ها و وضعیت‌های ماکروسکوپیک جدید نقش خود را ایفا می‌کنند. در چنین سناریویی، ممکن است مایعی برای چند ثانیه همچنان تمام اوصاف ظاهری و کارکردی آب را داشته باشد، در حالی که دیگر H_2O نباشد. اگر شرطی کاربست اولیه واقعاً قطعی و نقض‌ناپذیر باشد، باید بپذیریم که این مورد آب است، اما H_2O نیست و در نتیجه این همانی آب و H_2O فرومی‌ریزد، اما واکنش معقول‌تر آن است که شرطی کاربست را بازنگری کنیم، نه آنکه تبیین فروکاست‌گرایانه موفق را کنار بگذاریم. پس شرطی‌های کاربست، حتی اگر در معنایی ضعیف پیشینی باشند، قطعی نیستند؛ بلکه در پرتو ملاحظات تبیینی و داده‌های مربوط به ساختار جهان، اصلاح‌پذیر و در نتیجه غیرقطعی‌اند.

فرض کنیم مایعی تازه داریم که با اضافه شدن به آب، آن را تبدیل به H_2O_2 می‌کند. در چنین سناریویی، چنانچه در یک ظرف مشتمل بر H_2O مقداری از این مایع اضافه شود، علیرغم اینکه تا ۳ ثانیه هنوز آن مایع طبق (ACW^*) مصداق آب شمرده می‌شود، ولی در همان چند ثانیه، دیگر آن ظرف مشتمل بر H_2O نیست؛ بنابراین در این سناریو، برای چند ثانیه، مصداق آب که طبق یک شرطی کاربست پیشینی و قطعی متعین شده بودند، مصداق H_2O نیستند. آیا تأخیر سه‌ثانیه‌ای سبب می‌شود که دیگر تبیین فروکاست‌گرایانه از آب را کنار بگذاریم و بگوییم استدلال و استنتاج بر این همانی آب و H_2O دیگر موفق نیست؟ یا در شرطی کاربست تغییری ایجاد می‌کنیم؟ اگر بخواهیم شرطی کاربستی تازه درست کنیم، این چنین خواهد بود:

(ACW^{**}) اگر شی‌ای مایع بدون رنگ و بدون بو باشد که رافع عطش است و دریاها و رودهای اطراف من را پر کرده باشد و تا ۳ ثانیه بعد از تغییر این خواص را داشته باشد، بخش عمده آن شی، آب است.

اضافه کردن قید به شرطی کاربست فوق، سبب می‌شود که تبیین فروکاست‌گرایانه آب و H_2O موفق شود. بنابراین، شرطی‌های کاربست به‌صورت قطعی عمل نمی‌کنند و به نظر می‌رسد که شرطی‌های کاربست نسبت به آشکار شدن وضعیت بالفعل جهان حساس هستند. همچنان که

تبیین فروکاست‌گرایانه آب به H_2O سبب شده است که در اطلاق آب به برخی مصادیق تغییر ایجاد شود. از سوی دیگر به نظر می‌رسد بین دو گزینه «کنار گذاشتن تبیین فروکاست‌گرایانه» و «اصلاح شرطی کاربست» آنچه در این سناریو عقلانی است، این است که شرطی کاربست عوض شود، نه اینکه این همانی آب و H_2O ، که قدرت تبیینی حائز اهمیتی دارد، کنار گذاشته شود و به جای آن از یک نظم و همبستگی با تأخیر ۳ ثانیه‌ای برای تبیین علمی استفاده کنیم. اگر شرطی کاربست واقعاً یک معرفت‌پیشینی قطعی (به معنای غیرقابل ابطال در تمامی سناریوها) بود، کشف تجربی تأخیر ۳ ثانیه‌ای نباید تغییری در مفهوم ما ایجاد می‌کرد؛ بلکه صرفاً باید نتیجه می‌گرفتیم «این مایع، آب نیست»؛ اما از آنجا که شهود زبانی و علمی ما حکم می‌کند مفهوم «آب» را برای حفظ تبیین قدرتمند H_2O بسط دهیم، ثابت می‌شود که این شرطی‌ها در برابر داده‌های پسینی نقض‌پذیرند و در نتیجه، استلزام پیشینی آنها از نوع غیرقطعی (ربایشی/بهترین تبیین) است. قانون عقب افتادن نشان نمی‌دهد که این همانی آب و H_2O باطل است، بلکه نشان می‌دهد که رسیدن از PQTI به این این‌همانی، بدون اتکا به شرطی‌های کاربست بازنگری‌پذیر قطعی نیست.

چنانچه شرطی کاربست برای «آب» قطعی نباشد، احرازپذیری این همانی آب و H_2O از PQTI چگونه است؟

اگر مماشات کنیم و شرطی‌های کاربست بازنگری‌شده را نیز پیشینی بدانیم، احرازپذیری فوق، کماکان پیشینی است، اما دیگر قطعی نیست و با ملاحظات مثلاً سادگی یا بهترین تبیین ممکن با اصلاح شرطی‌های کاربست صورت می‌گیرد؛ بنابراین (۵) کاذب بوده، در نتیجه (۱) غلط است و این همانی آب و H_2O با این همانی وضعیت‌های مغزی و پدیداری به لحاظ احرازپذیری یکسان هستند و هر دو غیرقطعی هستند.

ممکن است ادعا شود که مثال‌های فوق نشان می‌دهد که این شرطی‌های کاربست که با ملاحظات پسینی اصلاح شده‌اند، دیگر شرطی کاربست پیشینی نیستند. در اینجا لازم است به ملاک چالمرز در تعیین پیشینی و پسینی بودن جملات توجه کرد.^{۲۸} چالمرز به جای استفاده از تمایز میان نقش فعال‌کنندگی تجربه (Enabling Role) و نقش شاهدهی (Evidential Role) یک تجربه در باور از تمایز دیگری استفاده می‌کند. به نظر چالمرز جملات تجربی، باید نقش توجیهی (Justificational Role) برای جملات ایفا کنند تا جمله‌ای پسینی باشد، نه نقشی واسطه‌ای (Mediating Role).^{۲۹} در مثال فوق، نقش تجربه، صرفاً نقش واسطه‌ای است؛ فارغ

28. Chalmers, *Constructing the World*, app. 8.

29. Chalmers, *Constructing the World*, app. 8.

از اینکه شرطی‌های کاربست را پیشینی غیرقطعی یا پسینی بدانیم در هر صورت می‌توان از (۱) دفاع کرد در فرض پیشینی بودن این شرطی‌های کاربست از این‌رو که قطعی نیستند، باز هم از (۱) پشتیبانی نمی‌کنند.

توسعه دادن پایه احرازپذیری

یکی از راه‌حل‌هایی که چالمرز در خصوص «موارد سخت» احرازپذیری استفاده می‌کند این است که پایه احرازپذیری را به تناسب برخی مسائل، توسعه و گسترش بدهد. برای مثال در مسئله هستی‌شناسی جمع‌پارشناسانه، یکی از راه‌حل‌های چالمرز این بود که تری مثل universalism را به پایه اضافه کند. از این راه حل می‌توان در این مسئله نیز استفاده کرد. به این منظور برای پشتیبانی از (۵) به پایه احرازپذیری می‌توان اصول روش‌شناسی یا اصول متافیزیکی مثل سادگی را اضافه کرد.

چالمرز به جهت ملاحظات در باب «احرازپذیری بنیادین» در اضافه کردن این اصول از واژگان مثل «آب» یا « H_2O » که ویژگی‌های غیربنیادین هستند، استفاده نمی‌کند. در نتیجه هر اصل یا ملاحظه روش‌شناسانه یا سادگی که به پایه احرازپذیری اضافه شود، این پتانسیل را دارد که هم در این‌همانی آب و H_2O استفاده شود و هم در این‌همانی حالت پدیداری و حالت ذهنی؛ بنابراین برای (۱) لازم است اصلی موجه پیشنهاد شود که در این‌همانی‌های نظری اجرا شود؛ اما در این‌همانی حالت مغزی و حالت پدیداری قابل اجرا نباشد.

چه اصولی می‌توان پیشنهاد داد که در پایه احرازپذیری قرار بگیرد و سبب شود (۵) صادق شود؟ چنانچه اصول سادگی، که پیشنهاد بلاک و استالناکر است، اضافه بکنیم، علیرغم اینکه این اصول ممکن است موجه باشند، اما از (۱) پشتیبانی نمی‌کند. اگر اصلی اضافه کنیم که بر قدرت تبیینی و پایه بودن واقعیت این‌همانی نسبت به واقعیت همبستگی تأکید داشته و تبیین این‌همانی را بر تبیین‌های دیگر مقدم کند، باز هم این اصل هم از این‌همانی آب و H_2O پشتیبانی و هم از این‌همانی حالات مغزی و حالات پدیداری حمایت خواهد کرد.

یکی از اصل‌هایی که می‌تواند از (۱) پشتیبانی کند، اصلی است که به تمایز ویژگی پدیداری با ویژگی‌های دیگر تأکید کند. مثلاً اصلی که بیان کند بهترین تبیین برای دو ویژگی بیرونی با همبستگی متعین و کامل، این‌همانی است. اضافه کردن این اصل یا اصل‌هایی مشابه این، می‌تواند (۵) را درست کند و نشان دهند که چرا (۱) نیز صادق است؛ اما مشکل اینجاست که اینگونه اصل‌ها اساساً مبتنی بر (۱) هستند و پیشفرض آن این است که شکاف توضیحی بین حالات

پدیداری و حالت مغزی، شکافی متفاوت از شکاف‌های توضیحی دیگر در این همانی‌های نظری و تبیین‌های فروکاست‌گرایانه دیگر است. چنانچه اصلی به پایه اضافه بکنیم که تنها مانع از این همانی حالت پدیداری و حالت مغزی شود، اساساً این تفاوت، نشان‌دهنده ملاحظه چندانی در باب تفاوت هستی‌شناسانه نیست، بلکه تکرار این مدعاست که این شکاف توضیحی میان حالت پدیداری و حالت مغزی، منحصر به فرد است و با باقی شکاف‌های توضیحی فرق می‌کند.

چالمرز برای فرار از این مشکل فقط یک راه دارد: افزودن اصول روش‌شناختی (مانند اصل سادگی یا تقدم تبیین این‌همانی بر همبستگی) به پایه PQTI؛ اما این استراتژی او را گرفتار یک دوراهی می‌کند: (الف) اگر این اصول عام باشند، استنتاج این‌همانی پدیداری-فیزیکی را نیز به همان اندازه این‌همانی آب- H_2O قطعی می‌سازند و در نتیجه شکاف توضیحی منحصر به فرد مدنظر او (ادعای ۱) فرومی‌ریزد. (ب) اگر این اصول به گونه‌ای مفصل‌بندی شوند که فقط مانع این‌همانی پدیداری-فیزیکی شوند به‌وضوح اصلاح موضعی غیر قابل پذیرش (Ad hoc) خواهند بود و خودشان نیازمند توجیهی مستقل از ادعای (۱) هستند.

۶. نتیجه

بنابر آنچه گفته شد، شرطی‌های کاریست، که برای مفاهیم ماکروسکوپیک همچون «آب» داریم، اگرچه پیشینی هستند، قطعی نیستند و با ملاحظات مربوط مشخص می‌شود که این شرطی‌ها نقض‌پذیر هستند و نسبت به وضعیت جهان بالفعل حساس هستند و ممکن است عوض شوند. در احراز‌پذیری این‌همانی آب و H_2O از یک مقدمه غیرقطعی (یا پیشینی) استفاده شده است؛ بنابراین یا (۵) صادق نیست و (۵*) صحیح است در نتیجه (۱) نیز صادق نیست یا اینکه برای صدق (۵) اصل دیگری به پایه احراز‌پذیری اضافه می‌کنیم تا در استنتاج این‌همانی آب و H_2O از آن استفاده کنیم. این اصل دیگر حمایتگر از این‌همانی آب و H_2O می‌شود. چنانچه این اصل حمایتگر از این‌همانی حالت پدیداری و حالت فیزیکی مغز نیز شود، در این صورت باز هم (۱) صادق نیست. چنانچه مشتمل بر این‌همانی حالت پدیداری و حالت فیزیکی مغز نشود، تبیین می‌کند که چرا (۱) صادق است، ولی در این صورت، خود این اصل نباید مبتنی بر (۱) باشد درحالی‌که پیشنهادهایی که برای این اصل مطرح شد، چنین بود و پیشنهاد بهتری برای آن وجود ندارد.

فهرست منابع

الف-منابع لاتین:

- Biggs, Stephen, and Jessica Wilson. "Abductive Two-Dimensionalism: A New Route to the A Priori Identification of Necessary Truths." *Synthese* 197, no. 1 (2020): 59–93.
- Block, Ned, and Robert Stalnaker. "Conceptual Analysis, Dualism, and the Explanatory Gap." *Philosophical Review* 108, no. 1 (1999): 1–46.
- Chalmers, David J. "Does Conceivability Entail Possibility?." In *Conceivability and Possibility*, edited by Tamar Szabó Gendler and John Hawthorne, 145–200. Oxford: Oxford University Press, 2002.
- Chalmers, David J. "The Two-Dimensional Argument against Materialism." In *The Oxford Handbook of Philosophy of Mind*, edited by Ansgar Beckermann, Brian P. McLaughlin, and Sven Walter. Oxford: Oxford University Press, 2009.
- Chalmers, David J. *Constructing the World*. Oxford: Oxford University Press, 2012.
- Chalmers, David J. *The Character of Consciousness*. Oxford: Oxford University Press, 2010. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780195311105.001.0001>.
- Chalmers, David J. *The Conscious Mind: In Search of a Fundamental Theory*. Oxford: Oxford University Press, 1996.
- Chalmers, David J., and Frank Jackson. "Conceptual Analysis and Reductive Explanation." *Philosophical Review* 110, no. 3 (2001): 315–361.
- Hawthorne, John. "Advice for Physicalists." *Philosophical Studies* 109, no. 1 (2002): 17–52.
- Kipper, J. *A Two-Dimensional Guide to Conceptual Analysis*. Frankfurt: Ontos, 2012.